

ایران زمین

در آثار ناصرالدین منشی کرمانی

○ ساسان طهماسبی

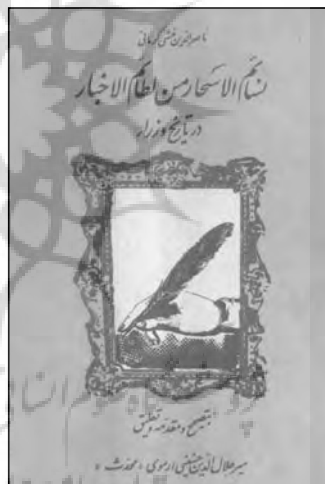
پس از فروپاشی امپراتوری ساسانی، «ایران زمین» قسمتی از خلافت اسلامی شد و از آن پس ایران به چند ایالت تقسیم گردید که از سوی امیر عراق اداره می‌شدند. در شاهنامه فردوسی است که دوباره مفهوم «ایران زمین» اوج می‌گیرد. با فروپاشی خلافت عباسی به دست مغولان، سایه سنگینی که ایران زمین را دربر گرفته بود و مانع ابراز وجود آن می‌شد، از بین رفت. هرچند مغولان هم قومی بیگانه بودند ولی چون آنها در حیطة مرزهای ایران زمین حکومتی مستقل تشکیل داده بودند، مورخان که به مثابه روشنفکران زمانه خویش محسوب می‌شدند؛ امیدوار بودند که این قوم بیگانه جانشین شه‌پریان ایران باستان شوند و دوباره «ایران زمین»، که اکنون عراق عرب یکی از ایالات آن بود، عظمت خود را بازیابد. تحت‌تأثیر این نگرش، دوباره ایران زمین در آثار مورخان آن دوره جای خود را باز می‌یابد.

ابوالقاسم کاشانی در کتاب تاریخ اولجایتو می‌نویسد: «ایران زمین بیضه و واسطه اقالیم و خلاصه روی زمین است.»^۱ با زنده شدن دوباره مفهوم «ایران»، نقطه مقابل آن یعنی «توران» هم دوباره زنده می‌شود:

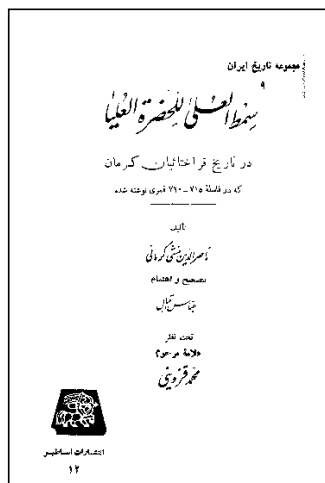
همی تا دولت ملک است در ایران و در توران
محمد اولجایتو خانست در توران و در ایران^۲

در اثر ارزشمند جامع‌التواریخ نیز این طرز نگرش وجود داشته و خواجه رشیدالدین در این کتاب ایلخان را «شاه ایران زمین»،^۳ وزیرایی مانند پولادچینگ سانگ را «وزیر ایران زمین»^۴ و اتابکان را «اتابکان ایران زمین» می‌نامد.^۵

در تواریخ محلی دوره مغول نیز این طرز تفکر به‌گونه‌ای زیبا وجود دارد. مؤلف تاریخ شاهی مملکت ایران زمین را از آمویبه تا روم می‌داند.^۶ یکی از مورخانی که این طرزتفکر به خوبی در آثارش نمایان است، ناصرالدین منشی کرمانی می‌باشد. او مانند پدرش در دستگاه سلاطین قراختائی کرمان به کارهای دیوانی مشغول بوده، و در سال ۶۹۳ از سوی صفوة‌الدین پادشاه خاتون به ریاست دیوان رسایل و انشاء منصوب گردید. کرمانی سه اثر به فارسی تألیف کرده است:



- نسائم الاسفار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا
- تألیف: ناصرالدین منشی کرمانی
- تصحیح و مقدمه و تعلیق: میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث»
- ناشر: اطلاعات، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ۱۶۰ ص، ۶۰۰ ریال



- سمط‌العلی للحضرة العلیا در تاریخ قراختائیان کرمان
- تألیف: ناصرالدین منشی کرمانی
- به اهتمام عباس اقبال
- ناشر: اساطیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ۱۴۸ ص، ۲۲۰ ریال

۱. سمط العلی للحضرة العلیا که آن را در سال ۷۲۵-۷۲۰ تألیف نموده است. ۷

۲. نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء که در سال ۷۲۵ تألیف شده است.

۳. درة الاخبار و لمعة الانوار که ترجمه کتاب تتمه صوان الحکمه نوشته ابوالحسن بیهقی است و در سال ۷۳۰-۷۲۹ به نام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید ایلخانی تألیف شده است.^۸

مفهوم «ایران زمین» در دو اثر ناصرالدین منشی به صورت برجسته‌ای نمود یافته است. ایرانی که وی از آن صحبت می‌کند منحصر به دوره مغول نبوده، بلکه در مورد سلسله‌های متأخرتر نیز مفهوم ایران زمین را برای قلمرو تحت سلطه آنها به کار می‌برد. او کتاب نسائم الاسحار را با وزاری سامانیان شروع کرده و دولت سامانی را می‌ستاید و آنها را اولین ملوکی می‌داند که در ایران زمین دم از استقلال زدند؛^۹ و آنها را «سلاطین ایران زمین» می‌داند.^{۱۰} در حالی که قلمرو آنها شامل بلاد ماوراءالنهر، خراسان، بعضی از قسمت‌های عراق عجم، سیستان، قهستان، طبرستان، گرگان و کرمان بود^{۱۱} و همه ایران زمین را دربر نمی‌گرفت.

کرمانی به طاهریان که پیش از سامانیان بر بیشتر بلاد ایران زمین تسلط داشتند به این علت که گماشتگان خلیفه بودند و به صفاریان به علت کوتاهی مدت حکومتشان توجهی نداشته و عنوان سلطان ایران زمین را برای آنها به کار نمی‌برد.^{۱۲} این طرز تلقی مورخ نشانگر آن است که وی به مسأله استقلال ایران اهمیت زیادی قائل بوده و کسانی را لایق لقب سلطان ایران زمین می‌دانسته که مستقل و با ثبات بوده‌اند.

از نظر او غزنویان، جانشینان سامانیان نیز، سلاطین ایران زمین می‌باشند^{۱۳} اما آل بویه را نیز سلسله‌ای مستقل می‌داند که بر خلافت عباسی هم مسلط بودند ولی برای قلمرو تحت سلطه آنها واژه ایران زمین را به کار نمی‌برد.^{۱۴}

با فروپاشی آل بویه و غزنویان، سلجوقیان سلاطین ایران زمین شدند. با ورود آنان که ترکانی بیگانه بودند، دوباره خاطره ایران و توران زنده گشت. ناصرالدین آنها را سلاطین ایران و توران،^{۱۵} خواجه نظام‌الملک، وزیر بزرگ، آنان را وزیر ایران و توران و مرز این دو سرزمین را رودخانه جیحون، همان مرز تاریخی و افسانه‌ای می‌داند.^{۱۶} از نظر او خوارزمشاهیان، جانشینان سلجوقیان نیز سلاطین ایران و توران هستند.^{۱۷}

مفهوم ایران زمین در آثار وی هنگام صحبت از ایلخانان برجسته‌تر می‌گردد. حیطه مرزهای ایران زمین اکنون مشخص می‌شود: مرز شرقی ایران رودخانه جیحون است که مرز تاریخی ایران و توران بود، تورانیان در زمان مغول‌ها شعبه الوس جغتای بودند که مدام از جیحون - مرز قلمرو آنها و ایلخانان - می‌گذشتند و به ایران زمین یورش می‌آوردند.^{۱۸} منگوقا آن آگاهانه یا ناآگاهانه جیحون را مرز قلمرو دو شعبه انتخاب کرد که به حق انتخابی صحیح بود.

مرز غربی ایران زمین کشور روم بود که هرچند جزئی از قلمرو ایلخانی بود ولی به لحاظ سابقه تاریخی‌اش، جدا از ایران تصور می‌شد و این مطلب در آثار ناصرالدین کاملاً پیداست. وی می‌نویسد: «گیخاتوخان از روم برسید بعد از آنکه ماهیانی بر سریر جهانبانی و مسند خانی نشست، شیکتورنویان را در ایران زمین استخلاف فرمود و خود باز به روم مراجعت نمود.»^{۱۹}

مرز جنوبی ایران در آثار ناصرالدین هرمز و مرز جنوب شرقی آن مکرانات و کیچ است که جزئی از قلمرو کرمان به حساب می‌آمدند.^{۲۰} مرزهای شمالی کشور به دلیل نپرداختن او به مسائل آن مناطق مشخص نیست. ناصرالدین، ایلخان را شاه ایران زمین و وزاری مانند بوقا و خواجه سعدالدین ساوجی را وزرای ایران زمین می‌داند.^{۲۱}

ناصرالدین منشی کرمانی در دستگاه سلاطین قراخنائی کرمان سمت رئیس دیوان رسایل و انشاء داشته و سه اثر مهم به فارسی تألیف نموده است

طرز تلقی ناصرالدین منشی نسبت به مفهوم ایران زمین نشانگر آن است که وی برای مسأله استقلال ایران اهمیت زیادی قائل بوده و کسانی را لایق لقب سلطان ایران زمین می‌دانسته که مستقل و با ثبات بوده‌اند

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی: تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همبلی، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵.
- ۲ - همان، ص ۲۸.
- ۳ - رشیدالدین فضل‌الله همدانی: جامع‌التواریخ، ج ۲، به اهتمام محمد روشن و مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۰۵۶.
- ۴ - همان، ص ۲۵.
- ۵ - همان، ص ۴۰۱.
- ۶ - تاریخ شاهی، به اهتمام محمدابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۸۲.
- ۷ - ناصرالدین منشی کرمانی: سمط العلی للحضرة العلیا، به اهتمام عباس اقبال، چاپ ۲، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۲، مقدمه.
- ۸ - ناصرالدین منشی کرمانی: نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، بی‌تا، مقدمه.
- ۹ - همان، ص ۳۵.
- ۱۰ - همان، ص ۳۹.
- ۱۱ - همان، صص ۲۰-۱۹.
- ۱۲ - همان، ص ۳۵.
- ۱۳ - همان، ص ۴۸.
- ۱۴ - همان، ص ۲۰.
- ۱۵ - همان، ص ۴۸.
- ۱۶ - همان، ص ۵۱.
- ۱۷ - سمط العلی للحضرة العلیا، ص ۴.
- ۱۸ - همان، ص ۴۶.
- ۱۹ - همان، ص ۶۳.
- ۲۰ - همان، ص ۲۹.
- ۲۱ - همان، صص ۵۶ و ۹۲.